

Etymological approach to the Quranic term *azm*

Ahmad Pakatchi
apakatchi@gmail.com

Abstract

The term *azm* conveys determining concept in different areas of Islamic culture including beliefs, morals, commandments and political thoughts. This term is seen in nine verses of the Holy Quran and it seems that its morphophonemic study and lexical analysis causes more precision in the Quranic conceptions. In exegesis and vocabulary books, there is obvious dispersion in explaining this term, which is, to some extent, due to getting away from the descent time language and to some extent is due to the multiplicity of the roots themselves in its history. The main question in the present research is that what roots the term *azm* has in different uses in the Arabic language. What are main meanings and meaning extensions of each of these roots? and to what extent are these meanings followed up in Quranic uses?

The method applied in this research is the morphophonemics in its usual practice in historical linguistics. Data from vocabulary and exegesis books are interpreted and located in accordance with morphophonemic patterns. When the meaning relation doesn't have enough clarity, in order to make it more clear beyond genealogy relationships between words meaning construction typology is also used and another example based on that construction pattern is presented by the use of another vocabulary item or in another language. In this article at first, all the possibilities in morphophonemics and then the possibility of the extension of that historical roots to the Arabic language of The Holy Quran is investigated. The present study shows that all the Quranic uses of the word *azm* are put under the meaning being or making firm and the meanings close to it which have roots in the term *zm* in Afro Asia and Sam and other roots have not been practically used in the Quran. The meanings intent and decide that are used in some exegesis and translations are not approved by morphophonemic evidence and it doesn't seem that the term *azm* conveys this range of meaning in the Arabic language of the Quran.

Keywords: historical semantics, meaning construction typology, homonymy, homophony, polysemy

*Corresponding Author

رویکردی ریشه‌شناختی به ماده قرآنی عزم

احمد پاکتچی

دانشیار، دانشگاه امام صادق، تهران، ایران
apakatchi@gmail.com

چکیده

ماده عزم حامل مفهوم تعیین‌کننده در حیطه‌های مختلف فرهنگ اسلامی از عقاید، اخلاق، احکام و اندیشه سیاسی است که در ۹ آیه از قرآن کریم دیده می‌شود و به نظر می‌رسد، مطالعه ریشه‌شناختی و تحلیل واژگانی درباره آن در برداشت‌های قرآنی سبب افزایش دقت می‌شود. در کتب تفسیر و لغت تشتت آشکاری در توضیح این ماده دیده می‌شود که تا حدی برخاسته از دورشدن از زبان عصر نزول و تا حدی مربوط به تعدد خود ریشه‌ها در سابقه تاریخی است. پرسش اصلی در پژوهش حاضر این است که ماده عزم در کاربردهای مختلف زبان عربی چه ریشه‌های تاریخی دارد. هریک از این ریشه‌ها چه معنای اصلی و چه گسترش‌های معنایی را دارند و تا چه حد در کاربردهای قرآنی این معانی پی‌جویی می‌شود. روش به کار گرفته شده در این پژوهش، ریشه‌شناسی به سبک معمول در زبان‌شناسی تاریخی است و داده‌های کتب لغت و تفسیر در هماهنگی با الگوهای ریشه‌شناسی، تفسیر و جایابی شده‌اند. در مواقع لزوم آنجا که ارتباط معنایی وضوح کافی ندارد، برای آشکارتر شدن آن - فراتر از روابط تبارشناختی بین واژگان - از گونه‌شناسی ساخت معنا نیز استفاده شده و نمونه‌ای از آنگونه ساخت در واژه‌ای یا زبانی دیگر ارائه شده است. در این مقاله نخست همه احتمال‌ها در ریشه‌شناسی و سپس امکان امتداد آن ریشه‌های تاریخی تا زبان عربی قرآن کریم بررسی می‌شود. مطالعه حاضر نشان می‌دهد که کاربردهای قرآن واژه عزم همگی ذیل معنای استواربودن/کردن و معنای نزدیک بدان که ریشه در ماده «زم» در آفروآسیایی و سامی دارد، صورت‌بندی می‌شود و ریشه‌های دیگر عملاً در قرآن استفاده نشده‌اند. معنای قصدکردن و تصمیم‌گرفتن که در طیفی از تفاسیر و ترجمه‌ها مد نظر قرار گرفته است، با شواهد ریشه‌شناختی تأیید نمی‌شود و به نظر نمی‌رسد در زبان عربی قرآن، ماده عزم این طیف از معنا را حمل کرده باشد.

واژه‌های کلیدی

معناشناسی تاریخی، گونه‌شناسی ساخت‌معنا، همنامی، اشتراک لفظی، چندمعنایی.

مقدمه

دیده می‌شود که تا حدی برخاسته از دورشدن از زبان عصر نزول و تا حدی مربوط به تعدد خود ریشه‌ها در سابقه تاریخی است.

باید افزود واردشدن عزم که یک وام‌واژه در زبان فارسی از سده‌های متقدم هجری است، سبب احساس وضوح مخاطبان فارسی‌زبان قرآن در رویارویی با این ماده در قرآن کریم و محروم‌ماندن از کاوش در ژرفای معنا است. این در حالی است که در برخی آیات اساساً معنای مفهوم از عزم و عزم‌کردن در فارسی یا در آیه گنجایش ندارد یا گمراه‌کننده است.

در مقاله حاضر کوشش شده است تا سوابق این ماده کاویده شود و با بهره‌گیری از ریشه‌شناسی دستگاه سنجشی برای گونه‌های کاربرد و ارزش معنایی این ماده در آیات مختلف قرآن کریم ارائه شود. همان‌گونه که مطالعه ریشه‌شناسی نشان می‌دهد، ماده عزم در کاربردهای مختلف از ریشه‌های متفاوت ساخته شده و وحدت در ماده امری عارضی است. برای روشن‌شدن ابعاد مسئله و فراهم‌آمدن امکان برای یک گونه‌شناسی کارآمد ریشه‌های مرتبط به بحث تحلیل شده‌اند، حتی اگر در قرآن کریم به کار نرفته باشند.

سؤال اصلی در پژوهش حاضر این است که ماده عزم در کاربردهای مختلف زبان عربی چه ریشه‌های تاریخی دارد. هر یک از این ریشه‌ها چه معنای اصلی و چه گسترش‌های معنایی را دارند و تا چه حد در کاربردهای قرآنی این معانی پی‌جویی می‌شود.

روش به کار گرفته شده در این پژوهش، ریشه‌شناسی به سبک معمول در زبان‌شناسی تاریخی است و داده‌های کتب لغت و تفسیر در هماهنگی با

ماده عزم که در قرآن کریم ۹ بار در هفت سوره به کار رفته، یکی از مواد لغوی تعیین‌کننده در فرهنگ اسلامی است. در بحث از عقاید باید گفت، تعبیر «لم نجد له عزمًا» (طه/۱۱۵) درباره حضرت آدم (ع) و خوردن او از شجره ممنوعه زمینه مناقشاتی در بحث عصمت انبیا و به طبع تفسیر این آیه بوده و تعبیر «اولوا العزم» برای متمایز کردن گروهی از پیامبران از دیگران (احقاف/۳۵)، زمینه پیدایی مفهوم پیامبران اولوالعزم در فرهنگ اسلامی را فراهم آورده است. در آیات الاحکام تعبیر «إن عزموا الطلاق» (بقره/۲۲۷) درباره شرایط قطعیت یافتن ایلاء و تعبیر «لا تعزموا عقدة النکاح» (بقره/۲۳۵) درباره رفتار با زنی که دوره عده طلاق خود را می‌گذراند، زمینه فهم‌های مختلف و گاه اختلاف در فتواها شده است.

سه آیه قرآن کریم که از تعبیر «عزم الامور» استفاده کرده‌اند (آل عمران/۱۷، لقمان/۱۷، شوری/۴۳)، در واقع با این تعبیر مفهومی کلیدی و آموزه‌ای مهم در حیطه اخلاق مطرح کرده‌اند. آیه «فإذا عزم فتوکل» (آل عمران/۱۵۹) درباره عملکرد پیامبر (ص) نسبت به مشورت مشاوران و «فإذا عزم الامر» (محمد/۲۱) درباره وضعیت استقرار پس از بحران از اهمیت سیاسی فراوان برخوردار هستند و فهم‌های مختلف از ماده عزم در آنها زمینه‌ساز نظریه‌های مختلف در باب اندیشه سیاسی است.

با وجود تعدد و تنوع کاربردهای قرآنی و اهمیتی که در حیطه‌های مختلف معارف بر فهم دقیق ماده عزم بار می‌شود، جای مطالعه ریشه‌شناختی و تحلیل واژگانی درباره آن خالی است. در واقع هم در کتب لغت و هم تفسیر تشتت آشکاری در توضیح این ماده

دیده می‌شود (Dolgopolsky، همانجا). در گروه شمالی حاشیه‌ای کاربرد این ریشه در بابلی کهن در ترکیب *ana zīmi* به معنای «متناظر، مطابق، موافق» دیده می‌شود (Black, 2000, p. 447). در شمالی مرکزی، در سریانی *ܙܡܐ (zam)* به معنای بستن، به‌طور خاص بستن درخت مو و واژه *ܙܡܡܐ (zmamā)* به معنای لگام و زمام به کار برده می‌شود (Costaz, 2002, p. 89). در مندایی هم ریشه فعلی *ZMM* معنای افسارزدن، گرفتن دهنه (حیوان)، زنجیر کردن و ممانعت کردن را دارد (Drower & Macuch, 1963, p. 169). در جنوبی حاشیه‌ای در زبان گعز واژه *ܙܡܡܐ (zamām)* به همان معنای زمام و لگام حیوانات و ساخت فعلی *zamama* به معنای لگام‌زدن و افسارزدن است (Leslau, 1991, p. 638). بر پایه دیدگاه لسلاو، فعل *zamama* نخست به معنای خشونت‌ورزیدن و از آن مسیر^۳ به معنای زحمت‌دادن و واژگون‌کردن هم گسترش معنایی یافته است (همانجا). در گروه جنوبی مرکزی هم در زبان عربی *زَمَّ* به معنای بستن و محکم‌کردن به‌طور عام و مهارکردن و لگام‌زدن به‌طور خاص و *زِمَام* به‌صورت اسمی به معنای لگام و افسار حیوان کاربرد دارد (ابن منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۲؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶). به بند کفش هم *زِمَامِ النعل* گفته می‌شود (ابن منظور، همانجا).

افزون بر معنای اصلی بستن، این ریشه آفروآسیایی در چند مسیر فرعی به معناهای ماندن، فکرکردن، نزدیک و گروه گسترش یافته است. مسیر الف-۱. ریشه ثنایی *زم*، برگرفته از ریشه آفروآسیایی *am-** به معنای ماندن، دوام‌داشتن که

الگوهای ریشه‌شناسی تفسیر و جایابی شده‌اند. درمواقع لزوم آنجا که ارتباط معنایی وضوح کافی ندارد، برای آشکارترشدن آن - فراتر از روابط تبارشناختی بین واژگان - از گونه‌شناسی ساخت معنا نیز استفاده شده و نمونه‌ای از آنگونه ساخت در واژه‌ای یا زبانی دیگر ارائه شده است.

گزینه‌های محتمل در ریشه‌یابی ثنایی

برای دست‌یابی به ریشه تاریخی واژگان عربی و به‌طور کلی سامی مسیر انتظاربخش بازگشت به ریشه‌های آفروآسیایی است و اگر ریشه ثلاثی در آن زبان بازسازی نشده باشد - که درباره‌ی عزم چنین است - نخست باید کوشش کرد تا بن مد نظر در ریشه‌های ثنایی آفروآسیایی جست‌وجو شود. در این راستا دو ماده «زم» با پیش‌سازع- و «عز» با پس‌سازم^۴ گزینه‌های ممکن است که باید واریسی شود.

ریشه الف. ریشه ثنایی *زم*، بازگشت به ریشه پیشنهادی آفروآسیایی *am-** به معنای بستن و متصل کردن است. بر پایه نظریه^۱ نوستراتیک^۲ و مطابق با بازسازی دالگاپولسکی اصل این ریشه به واژه نوستراتیک *am V** به معنای باهم، یکی کردن، باهم‌بستن باز می‌گردد که همزادهای آن افزون بر آفروآسیایی در خانواده‌های هندواروپایی و آلتایی نیز نشان داده شده است (Dolgopolsky, 2008, No. 2732).

در شاخه زبان‌های سامی از این خاستگاه ریشه *ZMM* به معنای بستن، متصل کردن و محکم‌کردن

^۱ در این پژوهش از نظریه نوستراتیک و زبان بازسازی‌شده مادر برای گسترش‌دادن به افق دید در مقایسه‌ها استفاده شده است و اشاره به واژه‌ها و ارتباط‌های مبتنی بر این نظریه به معنای مسلم فرض‌شدن آن نیست.

^۲ Nostratic theory

^۳ Stratum

ساخت فکرکردن براساس بستن در واژه‌های دیگر از جمله در پیوند عقل | عَقَل در زبان عربی پی گرفته می‌شود (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۵۸؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۸-۱۹).

بازمانده‌های مستقیم این ریشه در زبان‌های سامی تنها در گروه شمالی مرکزی دیده می‌شود. در این باره به واژه عبری (*zamām*) به معنای ملاحظه کردن، قصدداشتن و تدبیر اندیشیدن، (*zamam*) به معنای طرح و تدبیر و (*zimam*) به معنای طرح، تدبیر و غرض اشاره می‌شود (Gesenius, 1955, p. 273). دو واژه اخیر بار معنایی منفی با خود همراه دارند. در آرامی نیز همزادها واژه ، (*zimma^h, zīmma^h*) به معنای فکر، طرح، مشورت، حیل‌گری، برنامه‌شروانه و (*zīm^ozūm*) به معنای نیت، برنامه‌ریزی و توطئه هستند (Jastrow, 1903, v. 1, p. 394). همه این کاربردها بر محور معنای فکرکردن قرار گرفته‌اند و نمونه‌ای ثابت شده از دوام معنای به یادآوردن و به خاطر داشتن در زبان‌های سامی دیده نمی‌شود.

مسیر الف-۲. ریشه ثنایی زم برگرفته از ریشه آفروآسیایی *am-** به معنای نزدیک که معنایی مانند کنار و پیش هم از آن ساخته شده‌اند. از منظر گونه‌شناسی ساخت رابطه میان این سه معنا در واژه‌های فارسی «پیش» و «نزد» هم دیده می‌شود (نک: حسن‌دوست، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۷۵، ج ۴، ص ۲۷۴۷). در اکدی واژه *zamû, azamû* به معنای گوشه خارجی، ستون گوشه در یک ساختمان یا لوح از این ریشه به نظر می‌رسد (Black, 2000, p. 444). واژه امهری (*zám d*). *ḥamḥ* به معنای خویشاوند نزدیک مذكر (Armbruster, 1908, v. 2, p. 157;

بازمانده‌های محتمل آن در شاخه سامی و بربری دیده می‌شود. در بربری ریشه *ZM:M** به معنای بودن و ثبت کردن نشان داده شده است (Abdel-Massih, 2011, p. 145). بن موجود در واژه امهری *ḥamḥ* (*rājim*) به معنای دراز و بلند (Armbruster, 1908, v. 2, p. 171; Hudson, 1989, p. 93) اگر اصل سامی نداشته باشد، بازمانده‌ای از یک اصل کوشی شرقی علیا^۱ است.

در عربی چنین می‌نماید که برخی کاربردهای ریشه زم برآمده از همین معنا باشد، مانند: زام به صورت اسم فاعل به معنای شخص ساکت و خاموش (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۲، ص ۵۱۶)، براساس تحلیل سکوت به خودداری (قس: انتقال مجازی به معنای ترسان، ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۳)، ریشه ثلاثی زَمَتَ با پس‌ساز^۲ ت به معنای صاحب وقار بودن، بر پایه تحلیل مشابه (همان، ج ۲، ص ۳۵؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۴۸) و ریشه رباعی زَمَزَمَ به معنای حفظ کردن و نگاه‌داشتن (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۴).

مسیر الف-۲. ریشه ثنایی زم برگرفته از ریشه آفروآسیایی *am-** به معنای فکرکردن، به یاد آوردن، به خاطر داشتن که همزادهای آن در شاخه‌های سامی، چادی غربی و مرکزی دیده می‌شود (Orel & Stolbova, 1995, No. 2607). دالگاپولسکی براساس کاربردهای آلتایی و قفقازی واژه *zomVnV* به معنای فکرکردن و به یاد آوردن را در نوستراتیک بازسازی کرده (Dolgopolsky, 2008, No. 2690) که بر پایه نظریه نوستراتیک با این ریشه آفروآسیایی مرتبط است. دیگر نمونه‌های اینگونه از صورت‌بندی، یعنی

¹ Highland East Cushitic

زَمِيم به معنای گروهی از انسان‌ها یا از شتران (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴ ص ۱۲۶) و در زَمُوم الابل به معنای مجموعه‌ای از صد شتر یا شتران برگزیده دیده می‌شود (همانجا). وجود بدلی به صورت زَمَم نامی دیگر برای چشمه زمزم ردی از آن است که افزون بر ساخت رباعی این مسیر در ساخت ثلاثی نیز دنبال شده است.

ریشه ب. ریشه ثنایی زم بازگشت به ریشه پیشنهادی آفروآسیایی *am-** به معنای بلندشدن که از آن معنای متعدی بلندکردن نیز ساخته شده است. بازمانده‌های این واژه در زبان عربی در کاربردهای زیر یافت می‌شود: صورت لازم در زَمَام: گیاه رشد کرده و بلندشده (ابن منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۳؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶)، صورت متعدی در «زَمَّ الرجلُ برأسه» به معنای مرد سر خود را بلند کرد (صفی پوری، ۱۲۹۶، ج ۲، ص ۵۱۶) و «زَمَّ البعير بأفنه» معنای شتر بینی خود را بالا گرفت (فیروزآبادی، همانجا). به نظر می‌رسد، بیشتر ادامه این مسیر در معنایی چون ربودن، آشکارشدن، پرشدن و تکبرورزیدن دنبال می‌شود که همگی از معنای بلندشدن ساخته شده‌اند.

مسیر ب-۱. ریشه ثنایی زم برگرفته از آفروآسیایی *um-** به معنای ربودن، غارت کردن که بازمانده‌های آن در شاخه‌های سامی و چادی مرکزی دیده می‌شود (Orel & Stolbova, 1995, No. 2632). از بازمانده‌های سامی این ریشه به واژه اکدی *zummû* به معنای محروم بودن و فاقد بودن اشاره می‌شود (Black, 2000, p. 449). در عربی هم در ترکیب «زَمَّ الذئب السخلة» (گرگ بزغاله را برگرفت)

(Hudson, 1989, p. 122) در بن خود ظاهراً همین ریشه را حمل می‌کند.

همزاد آن در عربی در این کاربردها پی‌جویی می‌شود: زَمَم به معنای نزدیک و روبه‌رو، مثلاً «داری زَمَمٌ داره»، یعنی خانه من نزدیک خانه اوست و «وجهی زَمَمٌ بیته»، یعنی صورت به سمت خانه اوست (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶). همچنین زَمَّ القوم به معنای «قوم پیش افتادند در رفتن» از همین دست است (همانجا). از حیث گونه‌شناسی ساخت معنا این رابطه‌ها در مقایسه با واژه فارسی «پیش» که بدان اشاره شد، درک می‌شود. این واژه افزون بر معنای نزدیک معنای مقابل و جلو را هم می‌رساند.

برای گسترش این مسیر به زَمَم به معنای میانه‌روانه و چیزی در حد اعتدال اشاره می‌شود، در عبارتی چون «أمرهم زَمَمٌ» به معنای «کار آنان میانه است» (صفی پوری، ۱۲۹۶، ج ۲، ص ۵۱۶) و از حد گذرا نیست (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ابن منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۳). نظیر اینگونه از ساخت در عربی فعل قازَبَ به معنای میانه‌روی کردن و اعتدال‌گزیدن دیده می‌شود که از ثلاثی مجرد قَرَبَ به معنای نزدیک شدن برآمده است (صفی پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۱۰۰۶-۱۰۰۷). احتمال حمل کردن آن بر ساخت از مسیر الف-۲ مانند آنچه در ماده قصد رخ داده و انتقال میان معنای قصدکردن و میانه‌روی کردن صورت گرفته، ضعیف‌تر است؛ زیرا آن گسترش از مسیر الف-۲ فقط در زبان‌های شمالی مرکزی در عبری و آرامی دیده می‌شود.

مسیر الف-۴. ریشه ثنایی زم در سامی برگرفته از ریشه آفروآسیایی *am-** به معنای گروه و مجموعه به هم پیوسته از چیزی که کاربردهای آن در زَمِزَمه و

این مسیر دنبال می‌شود (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶).

مسیر ب-۲. ریشه‌شنایی زم در سامی *ZMM** به معنای آشکاربودن که رد آن در واژه اکدی (*zīmu(m)*) به معنای ظهور و چهره (Black, 2000, p. 447)، واژه عبری *zēm* به معنای آشکار - مثلاً در ترکیب «امرهم زم» یعنی کار آنان آشکار است (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۲، ص ۵۱۶) و *zēmim* به معنای هلال آخر ماه و شبی از شب‌های محاق^۱ (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۳؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶) دیده می‌شود.

مسیر ب-۳. ریشه‌شنایی زم در سامی *ZMM** به معنای فراوان‌شدن و پرشدن که رد آن در واژه‌های زیر دیده می‌شود: واژه سبایی *ZMM* به معنای مخزن آب و آب فراوان (Beeston, 1982, p. 170)؛ *zēm* به صورت لازم و متعدی به معنای پرشدن و پرکردن در تعبیری مانند *zēmat al-qirbē*، به معنای مشک پر شد و *zēm al-rajl al-qirbē*، مرد مشک را پر کرد (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۳؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶) و ترکیب «ماء زمزم» و «ماء زمزم» به معنای آب بسیار (همانجا). نامگذاری چاه زمزم به این نام نیز باید اشاره به فراوانی دور از انتظار آب آن بوده باشد.

مسیر ب-۴. ریشه‌شنایی زم به معنای تکبرورزیدن که در عربی در قالب ثلاثی مجرد در تعبیری چون «زمم بآنفه»، به معنای «بینی خود را فراز گرفت» - کنایه از تکبرورزیدن - هنوز معنای اصلی

بلندکردن را دارد؛ اما در اسم فاعل *zām* به معنای متکبر (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۲، ص ۵۱۶) و *zādmā* ازدماماً در معنای تکبر ورزیدن (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۲۶) و صورت اسمی *zēm* به معنای کبر، معنای تکبر ورزیدن تعیین یافته است (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۳).

ریشه ج. ریشه‌شنایی زم، بازگشت به ریشه پیشنهادی سامی *am-** به معنای وز و زکردن و حرف نامفهوم زدن که به نظر می‌رسد، نام‌آوا باشد. بازمانده‌های این ریشه در زبان‌های مختلف سامی بازجسته می‌شود. در گروه شمالی مرکزی واژه عبری (*zāmam*) به معنای صداکردن، وز و زکردن و غرغردن (Leslau, 1991, p. 638)، واژه سریانی *zām* به معنای پژواک‌داشتن و زنگ‌زدن (Costaz, 2002, p. 89) و ریشه مندایی *ZMM* به معنای زمزمه‌کردن و پژواک‌داشتن (Drower & Macuch, 1963, p. 169)، در گروه جنوبی حاشیه‌ای واژه گعزی (*zemā*) *zēmā* به معنای هارمونی، آهنگ، لحن، آواز و سرود مذهبی (Leslau, 1991, p. 638) از این ریشه‌اند. در شمالی حاشیه‌ای واژه اکدی *zēmū* به معنای خشمگین‌بودن (Black, 2000, p. 446) احتمالاً باید انتقال از معنای غرغردن و غرغردن بوده باشد که در گسترش‌های بعدی هم دیده می‌شود. در عربی *zēm* به معنای وز و زکردن حشرات و صداکردن گنجشک، *zēm* به معنای غریدن شیر و صدای رعد و *zēm* به معنای بانگ‌کردن شتر دیده می‌شود (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۷۴)، *zēm* آواز جنیان در بیابان‌هاست، *zēm* صدای شعله‌های آتش است و *zēm* به‌طور کلی هر آوازی است که از دور آید یا نامفهوم باشد (ابن‌منظور، همانجا؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴،

^۱ از آنجا که در این نمونه اخیر نوعی صناعت تضاد وجود دارد، باید توجه داشت که دقیقاً همین‌گونه ساخت در انتقال از معنای آشکاری به هلال در واژه «هلال» نیز رخ داده است (پاکتچی، ۱۳۸۷، ص ۸).

ج ۴، ص ۱۲۶). فیروزآبادی (همانجا) زَمَّ را به معنای «تکلم» هم گفته است که براساس کاربردهای این ریشه در عربی نباید چیزی جز سخن گفتن به طرز نامفهوم باشد.

در بررسی احتمال ریشه‌شنایی در دو حرف نخستین با افزایش یک پس‌ساز اگر ریشه «عز» فرض شود، دو گزینه زیر در میان است: ریشه د. ریشه ثنائی عز، بازگشت به ریشه پیشنهادی آفروآسیایی - *i* * به معنای قوی بودن. بر پایه نظریه نوستراتیک و مطابق با بازسازی دالگاپولسکی اصل این ریشه به واژه نوستراتیک *i 'V* * به معنای قوی، سالم بازمی‌گردد که بازمانده‌های آن افزون بر آفروآسیایی در خانواده‌های هندواروپایی و آلتایی نیز دیده می‌شود (Dolgoposky, 2008, No. 160). در میان شاخه‌های آفروآسیایی در بربری *HSS* * به معنای برای چیزی کوشش کردن، در چادی غربی *esi* به معنای قوی و در گروه ریفت از شاخه کوشی، واژه *ača* در زبان آلاگوا^۱ به معنای (حیوان) بالغ و واژه *ačaramō* در زبان ایراقو^۲ به معنای «گاو پیر» بازمانده‌های این ریشه‌اند (همانجا). واژه *ajiye* به معنای نگاه‌داشتن، حفظ کردن در زبان هاوسا از زبان‌های چادی غربی (Ol'derogge, 1963, p. 18) نیز ممکن است با این ریشه در ارتباط باشد. در زبان‌های سامی نیز ریشه ثلاثی «عزز» با معنای محوری قوی بودن در همه گروه‌ها دیده می‌شود (Leslau, 1991, p. 81; Zammit, 2002, p. 286). برخی ریشه‌های ثلاثی مانند ریشه (ZR) عبری به معنای یاری کردن و مساعدت کردن (ضباعی،

جدید یافته است. این ریشه آفروآسیایی گسترش‌های جدید یافته است. در عربی عَزَّ به معنای قوت یافتن به خصوص پس از خواری است و گسترش آن در تعبیری مانند عَزَّ به معنای غلبه کردن، عَزَّاز به معنای زمین سخت و عَزَّ الماء به معنای سیلان یافتن آب به سبب انبوهی دیده می‌شود. معنای شدت نیز برای گسترش معنای قوت در کاربردهایی مانند عَزَّوَزَه به معنای چیزی شدید، «معزاز المرض» به معنای بیماری شدید و عَزَّ به معنای باران تند مشاهده می‌شود (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۳). ریشه هـ ریشه ثنائی عز لفظ بدل از حز است که به ریشه آفروآسیایی - *a* * به معنای بریدن و جدا کردن باز می‌گردد. بازمانده ریشه حز در عربی حَزَّ به معنای بریدن و جدا کردن (ابن منظور، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۳۴؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۱۷۲)، در عبری (ZZ) و در سریانی *ܙܘܘܐ* (Z) در معنایی نزدیک به آن (نک: Gesenius, 1955, p. 304; Brun, 1895, p. 149) و احتمالاً واژه امهری *ḥḥḥ* (*áčč d*) به معنای کوتاه کردن، به ویژه درباره رستنی‌ها مانند ذرت و علف (Armbruster, 1908, v. 2, p. 71; Hudson, 1989, p. 46) آن در دیگر زبان‌های آفروآسیایی در بربری - *a* * به معنای نزدیک رفتن و - *uy* * به معنای از دست دادن و نیافتن (Abdel-Masih, 2011, p. 40, 42) است. به احتمال زیاد واژه *hišī* به معنای بریدن علف در زبان بجه^۳ از زبان‌های کوشی (Hudson, 2012, p. 75)، واژه *wàsshu wàccu* به معنای خرد کردن در زبان بولوا^۴ از زبان‌های چادی غربی (Gimba &

³ Beja
⁴ Bolewa

¹ Alagwa
² Iraqw

واژه‌های مربوط به مادهٔ واحد - را به یک ریشه بازگردانند و این امر سبب می‌شود تا در بسیاری نمونه‌ها واژه‌های معرفی شده ذیل یک ماده در کتب لغت، دارای معانی کاملاً بی‌ربط با یکدیگر باشند. زبان‌شناسی تاریخی برخلاف این رویه به دنبال آن است تا واژه‌ها را در ارتباط با فرایند ساخت تاریخی و پیشینه آنها بررسی کند و بسیار محتمل است که ساخت‌هایی مربوط به یک ماده با وجود آنکه در عربی کنونی صورتی همسان پیدا کرده‌اند، در گذشته تاریخی از ریشه‌های متفاوت مشتق شده است و حتی الفاظ ناهمسان در گذشته داشته باشند.

مسیرهای ساخت از ریشه الف

در این بخش ساخت‌های انجام گرفته از ریشه الف در زبان عربی مطالعه شده است و مسیرهای ساخت معانی جدید در آن پی‌جویی می‌شود. در این راستا افزون بر داده‌های لغوی در چارچوب مقایسه از آراء منتسب به مفسران دو قرن نخست نیز استفاده شده است. از آن‌جا که امکان بازگشت آن به آگاهی زبانی بیش از اجتهاد تفسیری است. معنای اصلی ریشه الف یعنی معنای بستن و متصل کردن با وجود آنکه براساس ریشهٔ ثنایی زم در عربی منجر به فعل مضاعف زم شده و به معنای اصلی حفظ شده است؛ ولی ابداً در ساخت ثلاثی عزم نشانی از کاربرد مستقیم آن دیده نمی‌شود. مسیرهای الف-۱، ۳، ۴ که بیشتر هم در عربی سابقه داشته‌اند، همه در ساخت ثلاثی عزم ملحوظ بوده و به نحوی منتظر گسترش‌های تازه یافته‌اند. مسیر الف-۲ حامل معنای فکرکردن، به یاد آوردن، به خاطر داشتن در ریشهٔ ثنایی تنها در زبان‌های سامی مرکزی ثابت شده است و نمونه‌ای از

(Schuh, 2015, p. 181) و واژه *ághdu* به معنای به دو نیم کردن در زبان باده^۱ از همان شاخه (Dagona, 2009, p. 3) با همین ریشه مرتبط است.

ساخت ثلاثی از این ریشه با پس‌ساز *M*° نیز در همان آفروآسیایی دیده می‌شود. اورل و استولبوا ریشه *V im-** را به معنای بریدن و شیء تیز بازسازی کرده‌اند (Orel & Stolbova, 1995, No. 1305).

گفتنی تلفظ ریشه حز به صورت عز در هیچ زبان سامی به‌جز عربی دیده نشده است. در اندک بازمانده‌های این ریشه نیز به‌جای معنای مستقیم بریدن، گسترش معنا به کاستن و تنگ‌شدن دیده می‌شود، مانند: «عَزَّ الشَّيْءُ» به معنای اندک‌شدن آن به گونه‌ای که یافتن آن میسر نباشد، عَزَّء به معنای قطعی شدید با تکیه بر معنای تنگنا در قحطی و عَزَّوَز به معنای شتر ماده‌ای که مجرا شیر او تنگ باشد (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۱۸۲).

ریشه‌های محتمل برای مادهٔ عزم

ریشه ثلاثی عزم، در میان زبان‌های سامی تنها در عربی دیده می‌شود و در پژوهش حاضر کوشش شده است تا کاربرد واژه‌های مختلف از ریشهٔ ثلاثی عزم بررسی شود و براساس معنای ریشه‌ای یادشده در بند پیشین، دسته‌بندی شوند. در این راستا نخست باید به پدیده‌ای توجه کرد که در زبان‌شناسی با نام همنامی^۲ شناخته می‌شود و در اصطلاحات منطقی کهن از آن به «اشتراک» تعبیر می‌شود. همنامی رابطهٔ میان دو یا چند واژه است که از نظر شکل یکسان ولی در معنا و ریشه متفاوت باشند. سنت لغویان بر آن بوده است که واژه‌های دارای ریشه ثلاثی یا رباعی واحد - یعنی

^۱ Bade

^۲ Homonymy

را با عزم توضیح دهد و در این موضع مقصود او بیان معنای عزم نبوده است. براین پایه آن نه بیان‌کننده معنایی متعین برای عزم، بلکه ملحق به همین معنای التزام است. واژه عَزِمَ به معنای دشمن سخت (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰: العدو الشدید) هم باید ملحق به همین مسیر محسوب شود.

اینکه عَزَمَ به معنای «جَدَّ» گرفته شود، در منابع لغوی مکرر دیده می‌شود (مثلاً سعدی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۶۰؛ ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳۹۹-۴۰۰؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۴۹) و از نظر معنا باید ملحق به همین مسیر شمرده شود. از لغویان کهن، شمر بن حمدویه عَزَمَ را به «دادن دستور جدی» بازگردانده است (هروی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۲۷۱: عَزَمْتُ عَلَیْكَ أَيْ أَمَرْتُكَ أَمْرًا جَدًّا). در میان مفسران نیز کسانی چون مجاهد (د ۱۰۴ق)، حسن بصری (د ۱۱۰ق) و مقاتل بن سلیمان در برخی کاربردهای قرآنی مانند «إِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ» (محمد/ ۲۱)، همین معنا را پیشنهاد کرده‌اند (مجاهد، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۵۹۹؛ مقاتل، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۲۳۸؛ طبری، ۱۴۰۵، ج ۲۶، ص ۵۵؛ نحاس، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۴۸۱).

باید توجه داشت معادل ارائه‌شده برای عزم در این کاربرد یعنی جَدَّ خود دچار ابهامی در واژه‌شناسی است و ظاهراً در اثر سریان معنایی از ماده جهد، معنای کوشیدن یافته است، درحالی‌که معنای ریشه‌ای همان بریدن و قاطعیت است (نک: فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۲۸۱؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۱، ص ۱۶۲). ریشه جد در آفرآسیایی و سامی وجود دارد و تنها معنای بریدن و نه کوشیدن برای آن ثبت شده است (نک: Orel & Stolbova, 1995, No. 868; Dolgopolsky, 2008, No. 601

کاربرد آن نه در عربی و نه در دیگر گروه‌های سامی دیده نمی‌شود؛ بنابراین از گسترش‌های اختصاصی در سامی مرکزی است و استفاده از آن برای ساخت ماده ثلاثی عزم که آن نیز از اختصاص‌های زبان عربی است، بسیار دور از انتظار است. براین پایه اندیشیدن لغویان عرب به این مسیر معنایی باید حاصل نوعی تماس زبانی در دوره مطالعه در عربی کلاسیک و تدوین واژه‌نامه‌ها بوده باشد. این بخش مهمی از محتویات کتب لغت که در ارتباط با این معانی از سنخ تحلیل و نه گزارش کاربرد است، این فرضیه را تأیید می‌کند.

مسیر الف-۱-۱. استوار بودن/شدن

این معنا در واقع نزدیک‌ترین نمونه به معنای اصلی مسیر الف-۱، یعنی معنای ماندن و دوام‌داشتن است. در کاربردهای این مسیر باید عَزَمَ به معنای مرد استوار در دوستی را یاد کرد (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۲۹) که حاصل تضییق معنایی از صفت «استوار» است. ویژگی لازم بودن فعل که در اصل این مسیر وجود دارد، در اینجا همچنان حفظ شده است.

از ملحقات به همین مسیر است: اعتزام به معنای ماندن بر وضعیتی و التزام به آن، مثلاً در «اعْتَزَمَ الرَّجُلُ الطَّرِيقَ»، به معنای «راه را پیمود و راه کج نکرد» (ابن‌سیده، ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۵۳۴؛ ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۰۱). این نزدیک‌ترین معنا به معنای اصلی ماندن است. صاحب بن عباد هنگام توضیح واژه اصرار نیز آن را به معنای عزم بر چیزی دانسته است که فرد اهمی برای سرباززدن از آن ندارد (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۸۳)؛ اما ورای این بیان، نشانی از کاربرد لغوی به این معنا دیده نمی‌شود. آشکار است صاحب به دنبال آن بوده است تا اصرار

مسیر الف-۱-۲. شکیبایی کردن

همچنان مانند معنای اصلی، فعل لازم است. از لغویان ابن‌عربی (د ۲۳۱ق) عزم را در زبان قبیله هذیل به معنای صبر دانسته است (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۹۲) و گاه حتی برای زبان عمومی عرب، عزم را به معنای صبر گفته‌اند (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۰۰). در کتب لغت عرب، اعتزام در باب افتعال نیز به معنای تحمل کردن و شکیبایی ورزیدن بر بلا ثبت شده است (ابن‌منظور، همانجا؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰). در میان مفسران نیز چنین دیدگاهی از عصر تابعین سابقه دارد. در تفسیر آیه «لم نجد له عزمًا» (طه/۱۱۵)، در داستان آدم (ع)، قتاده (د ۱۱۸ق) آن را به صبر بازگردانده (یحیی بن سلا، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۸۳؛ طبری، ۱۴۰۵، ج ۱۶، ص ۲۲۱) و مقاتل بن سلیمان (د ۱۵۰ق) هم در این آیه و هم در آیه «اولوا العزم من الرسل» (احقاف/۳۵) عزم را به معنای صبر دانسته است (مقاتل، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۳۴۳، ج ۳، ص ۲۳۱).

مسیر الف-۱-۳. استوار کردن

صورت متعدی از همان معنای استواربودن/شدن است. عزم به این معنا هم درباره تثبیت چیزی از جانب خداوند و هم تثبیت چیزی از جانب انسان به کار رفته است.

نَصْر بن شَمِيل مروزی (د ۲۰۳ق) در سخن از اوامر الهی اشاره دارد که در آیه «کونوا قردة» (بقره/۶۵) «امر عزم» است و در «کونوا ربانین» (آل‌عمران/۷۹) «فرض و حتم» (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۹۲). بنابراین وی عزم را درباره قطعیت‌یافتن دستوری تکوینی در مقابل دستوری تشریحی قرار داده است. تقابل اراده حتم با اراده عزم به‌نحوی که اولی

۱۳۵۷، ج ۱، ص ۱۳۰). افزون‌برآن باید اشاره کرد، فعل عربی حَزَّ نیز هم به معنای بریدن و هم به معنای شدت‌ورزیدن در کار (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۳۵)، یعنی معنایی نزدیک به جدیت‌داشتن و کوشش کردن ضبط شده است. احتمال ضعیف‌تر بازگشت معنای جَدَّ به مسیر هد یعنی عزم به معنای بریدن است؛ ولی این واقعیت که مسیر هد در عربی ریشه‌ای اصیل نیست و کاربرد آن هم بسیار نادر است، برای کاربردی که در این حد رواج و گستردگی دارد، احتمال یادشده را به منتفی بودن نزدیک می‌کند.

عزم به معنای کوشش کردن نیز باید گسترشی برای معنای جَدَّ باشد. عَزَمَ و اعتزَمَ و تعزَمَ به معنای کوشیدن در فرهنگ‌های عربی به فارسی وجود دارد (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰؛ سیاح، ۱۳۴۸، ج ۳، ص ۱۱۵) و انتقال از معنای جَدَّ به معنای کوشیدن بر مبنای رابطه‌ای مجاز درک می‌شود، به این دلیل که کوشیدن لازمه جدی بودن است. برای گسترش فراتر باید به عَزَمَ به معنای سخت‌دویدن نیز اشاره کرد (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰) که ظاهراً باید حاصل گسترش معنای کوشیدن باشد، دقیقاً همچون گسترشی که در انتقال از سعی به معنای کوشیدن به سعی به معنای دویدن صورت گرفته است. تعبیر «اعتزَمَ الفرس» به این معنا که «اسب با توسنی و سرکشی گذشت» (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰)، ساختی بر پایه معنای دویدن است. احتمال ارتباط آن با معنای تکبرورزیدن در مسیر ب-۴ دور از انتظار است؛ زیرا هیچ شاهدهی از وجود مسیر ب با هیچ‌یک از گسترش‌هایش در زبان عربی ثابت نشده است.

از نظر گسترش معنایی معنای نگاه‌داشتن به مانا کردن، صورت متعدی از معنای اصلی ماندن تحلیل می‌شود. اینگونه از ساخت در واژه انگلیسی keep نیز بازجسته می‌شود که در کاربرد لازم معنای ماندن و دوام‌داشتن و در کاربرد متعدی معنای نگاه‌داشتن و حفظ کردن دارد (حییم، ۱۳۶۷، ص ۶۳۳-۶۳۴؛ Roget, 2000, p. 592). فعل انگلیسی save هم که معنای حفظ کردن دارد، دارای مؤلفه معنایی دوام‌بخشیدن و از این نظر مترادف با فعل prolong است (id, p. 252).

احتمال ضعیف در ساخت این معنا گسترش از معنای به یاد آوردن و به خاطر داشتن در مسیر الف-۲ است که دو مشکل اساسی دارد: نخست آنکه نشانی از دوام‌یافتن آن معنای آفر و آسیابی در هیچ‌یک از زبان‌های سامی دیده نمی‌شود و دیگر اینکه دست کم طیفی از کاربردهای حفظ در اقوال مفسران با حافظه و خاطره ارتباط ندارد. ضعیف‌ترین احتمال ارتباط معنای حفظ کردن با مسیر الف-۳ یعنی نزدیک و کنار است که اینگونه از ساخت در زبان روسی نمونه دارد، مانند فعل *беречь* (*ber'eč'ь*) به معنای نگاه‌داشتن و حفظ کردن که از ریشه اسمی *берег* (*ber'eg*) به معنای کناره و ساحل گرفته شده است (Shanski, 1994, p. 22).

مسیر الف-۱-۵. سوگند دادن

در منابع لغوی از کاربرد ویژه‌ای از ماده عزم به معنای سوگند دادن سخن گفته‌اند: عَزَمَ عَلَى الرَّجُلِ، یعنی آن مرد را سوگند داد (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰). ابوبکر ابن درید (د ۳۲۱ق) در تحلیل این کاربرد می‌گوید: «بر تو عزم کردم که چنین کنی، یعنی تو را سوگند دادم».

ناظر به تکوین و دومی ناظر به تشریح باشد، در احادیث ائمه (ع) نیز دیده می‌شود. در حدیثی از ابوالحسن (ع) [ظاهراً امام رضا (ع)] دیده می‌شود که در آن اراده حتم تخلف‌ناپذیر است (امر تکوینی) و اراده عزم ممکن است، تخلف‌پذیر (امر تشریحی) (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۵۱؛ ابن‌بابویه، ۱۳۸۷، ص ۶۴؛ قس: *فقه‌الرضا* (ع)، ۱۴۰۶، ص ۴۱۰ که این مضمون را از امام علی (ع) نقل کرده است). این زوج معنایی در دعایی از صحیفه سجادیه به تعبیر قضاء حتم و اراده عزم یاد شده است (دعای ۴۷).

مسیر الف-۱-۴. عزم به معنای نگاه‌داشتن

عزم به معنای نگاه‌داشتن که مانند معنای پیشین متعدی است. این معنا هرچند مستقیماً در آثار لغوی‌ها دیده نمی‌شود؛ اما زمینه آن در مسیرهای ثنایی زم وجود دارد و در برخی کاربردها مانند عَزَمِيَّ به معنای «مردی که به عهد خود وفا کند»، معنا به نگاه‌داشتن بسیار نزدیک است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۲۹). در اقوال مفسرین متقدم نیز به وجود آن در کاربردهای قرآنی اشاره شده است. عطیة بن سعد عوفی، (د ۱۱۱ق) از تابعان کوفه، در تفسیر آیه «ولم نجد له عزماً» (طه/۱۱۵) عزم را به معنای حفظ دستور خدا دانسته (طبری، ۱۴۰۵، ج ۱۶، ص ۲۲۱) و گاه این سخن از ابن عباس نیز نقل شده است (مکی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۴۷۰۶). عبدالرحمن بن زید (د ۱۰۲ق) از تابعین مدینه هم در تفسیر همان آیه عزم را به معنای محافظت و تمسک به امر خداوند شمرده (مکی، همانجا) و در تفسیر منتسب به سفیان ثوری (د ۱۶۱ق) درباره همان آیه عزم به معنای حفظ دانسته شده است (سفیان ثوری، ۱۴۰۳، ص ۱۹۷).

(ابن درید، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۸۱۷: عزم علیک لتفعلنّ
 ای أقسمت علیک) این اطلاق به سادگی ناشی از آن
 است که استفاده از قسم به مثابه نوعی تثبیت برای
 درخواست انجام یک فعل از مخاطب تلقی شده
 است. ضمناً اگر برای عزم به معنای بریدن در مسیر
 هدگسترشی به معنای شکستن در نظر گرفته شود که
 براساس گونه‌شناسی ساخت معنا در زبان‌های مختلف
 کاملاً امکان‌پذیر است، امکان انتقال از معنای شکستن
 به سوگنددادن نیز وجود دارد. نظیر چنین ساختی در
 افعال عربی أقسم و قاسم و استقسم به معنای
 سوگندخوردن و در برخی کاربردها سوگنددادن دیده
 می‌شود که معنای ثلاثی مجرد آن بخش کردن است
 (ابن منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۸۱؛ فیروزآبادی،
 ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۶۴-۱۶۵).

مسیر الف-۱-۶. عمر دراز < پیری

عزوم و عوزم هر دو به معنای پیرزن و نیز
 ماده‌شتر پرسال (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴ ص ۱۵۰).
 برای احتمال جایگزین ارتباط این کاربرد با ریشه د بر
 پایه واژه *acaramō* در زبان اراقو^۱ به معنای «گاو
 پیر» دور از ذهن است؛ زیرا مراحل میانی در تحول
 معنایی در زبان عربی مفقود است.

مسیر الف-۲-۱. عزم به معنای قصدکردن
 چنانکه دیده شد، یکی از گسترش‌های معنایی
 برای ریشه زم در این مسیر که تنها در سامی شمالی
 مرکزی ثابت شده است، معنای قصدداشتن مثلاً در
 واژه عبری (*zamām*) است که نسبت آن با واژه
 عربی عزم درخور توجه است. این ریشه به معنای
 اشاره‌شده در کاربردهای مانند عزم الامر و عزم علی
 الامر به معنای آهنگ کاری کردن و قصد کاری داشتن

در باب افتعال اعتزم الامر و اعتزم علی الامر و در
 باب تفعل تعزم الامر به همان معنا پی‌جویی کرد
 (ابن منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳۹۹؛ فیروزآبادی،
 ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۴۹؛ صفی‌پوری، ۱۳۹۶، ج ۳،
 ص ۸۲۹-۸۳۰).

در میان لغویان متقدم ابوهلال عسکری (د ح
 ۴۰۰ق) معنای عزم را بسیار نزدیک به نیت می‌داند که
 آن نیز در دامنه معنایی مسیر الف-۲ جای می‌گیرد.
 وی در بیان فرق جزئی میان آن دو یادآور می‌شود:
 «نیت اراده‌ای است که همواره متقدم بر اصل فعل
 است؛ ولی عزم هم بر فعل متقدم می‌شود و هم
 نمی‌شود (ابوهلال، ۱۴۱۸، ص ۱۲۴).

گونه ساخت معنای قصدکردن و نیت‌داشتن
 براساس معنای جمع کردن (مقارب با معنای بستن)
 در واژه روسی *собираться* به معنای قصدکردن
 دیده می‌شود که از *собирать* به معنای جمع کردن
 با افزودن ضمیر بازتابی *-ся* ساخته شده است
 (Smiritsky, 1961, p. 736).

مسیر الف-۲-۲. عزم به معنای تصمیم‌گرفتن

درباره رابطه میان معنای عزم در این کاربرد و
 معنای بستن برخی از لغویان کهن توضیحاتی ارائه
 داده‌اند. از جمله مؤلف کتاب العین - خلیل بن احمد
 (د ۱۷۰ق) یا مؤلفی پس از او - عزم بر چیزی را
 اینگونه تحلیل می‌کند که: «قلب بر انجام دادن آن فعل
 توسط تو یا یقین به آن امر بسته شده باشد (خلیل،
 ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۶۳: العزم ما عقد علیه القلب أنک
 فاعله أو من أمر یتیقنه). درباره یقین به یک امر
 صورت‌بندی مشابهی در واژه عربی اعتقاد رخ داده
 است که در آن ریشه عقد به معنای بستن به باب

¹ Iraqw

محدود ادامه این مسیر در گسترش مجازی، در انتقال از کنار به مقعد بازجسته می‌شود. عَزَمَهُ (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰)، عَزَمَ (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۰۱) و اَمَّ عَزَمَ و اَمَّ عَزَمَهُ (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۹۲؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۹۷) همه به معنای مقعد آمده‌اند. دقیقاً همین‌گونه ساخت معنای مقعد از کنار در ترکی آذربایجانی در واژه *yan* دیده می‌شود (بهزادی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۰۴).

وجود معنایی «اعتدال داشتن» برای ماده عزم روشن نیست و تنها نمونه احتمالی آن در باب افتعال در عبارتی این‌چنین دیده می‌شود: *اعتزَمَ الرجلُ* به معنای میانه‌روی گزیدن در حرکات و سکنت (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۰۱؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰). در بخش پیشین دیده شد که در ماده عربی قرب انتقال میان معنای نزدیک‌بودن و میانه‌روی گزیدن نمونه دارد و اگر چنین معنایی ثابت فرض شود، ملحق به همین مسیر است.

برای مسیر احتمالی دیگر که تنها نمونه ثبت‌شده نقلی غریب از ابوسلیمان خطابی (د ۳۸۸ق) است، عزم به معنای گزیدن است. وی در اشاره به لغاتی مهجور یادآور می‌شود که کدم، کدم، ازم و عزم همگی به معنای گزیدن هستند (خطابی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۷۰۱). ممکن است این کاربرد ضبط‌شده خطابی مربوط به گویشی خاص از عربی باشد؛ ولی به هر روی از نظر معناشناسی رابطه انتقالی میان بریدن و گزیدن در زبان‌های آفروآسیایی مکرر دیده می‌شود، مانند واژه آفروآسیایی *urom-** به معنای بریدن که معنای گزیدن نیز یافته است (Orel & Stolbova, 1995, No. 1611).

افتعال رفته و معنای باورکردن به خود گرفته است (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۵۹).

چندی بعد شَمِر بن حَمْدویه هروی (د ۲۵۵ق) عزم بر چیزی را صرفاً به «ما عقد علیه القلب» تحلیل کرده و عزم را بدین معنا دانسته است که «قلب بر انجام دادن آن فعل توسط تو بسته شده باشد» (هروی، ۱۴۱۹، ج ۴ ص ۱۲۷۱: العزم ما عقد علیه قلبک من أمر أنک فاعله).

گونه ساخت معنای تصمیم‌گرفتن براساس معنای جمع کردن (مقارِب با معنای بستن) در عربی در ساخت اِجْماع به معنای تصمیم‌گرفتن از ریشه ثلاثی جمع دیده می‌شود (ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۵۷؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۳، ص ۱۵). احتمالی ضعیف در ساخت این معنا گسترش آن از مسیر ه یعنی بریدن است. اینگونه از ساخت در واژه لاتین *dēcīdere* به معنای قطع کردن و معنای پسین تصمیم‌گرفتن دیده می‌شود که از ریشه *caedere* به معنای بریدن ساخته شده است و واژه انگلیسی *decide* به معنای تصمیم‌گرفتن برگرفته از آن است (Skeat, 1963, p. 158).

مسیر الف-۳. عزم به معنای نزدیک، کنار، پیش

ساخت واژه عَزَمَهُ به معنای خانواده و قبیله (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۹۲؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰) با تکیه بر معنای «اقرباء، نزدیکان» احتمال دارد، از این مسیر یا از مسیر الف-۴ باشد. همچنین عَزَمَ به معنای کناره چیزی و مشخصاً کنجاره مویز از آن رو که به کنار ریخته می‌شود، از این ریشه ساخته شده و در واژگان عربی ثبت شده است و عَزَمَى فروشنده این کنجاره است (فیروزآبادی، همانجا؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۲۹). و رای این کاربرد

مسیر الف-ع. عزم به معنای گروه و مجموعه

در بحث از معانی اسمی، ساخت واژه عَزْمَه به معنای اسرّه (خانواده) و قبیله (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۲ ص ۹۲) با تکیه بر معنای اَسْرَ به معنای بستن و اسیر کردن (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۱ ص ۳۶۴) است که احتمال دارد، از این مسیر یا از مسیر الف-۳ باشد. برخی از لغویان کهن کوشیده‌اند، معنای تصمیم‌گرفتن در عزم را به مفهوم مجموعه بازگردانند. از جمله ازهری (د ۳۷۰ق) یادآور می‌شود «زمانی که کسی بر امری استوار عزم کند، «اجماع» کرده است، یعنی آن را جمیع ساخته است» (ازهری، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۲۵۴: فلماً عزم علی أمر محکم أجمعه ای جعله جمیعاً). در همین رابطه ابن فارس (د ۳۹۵ق) یادآور شده است که «عزم بر چیزی و اجماع بر آن یک چیزی است» (ابن فارس، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۸۳). سعدی (د ۵۱۵) نیز می‌گوید: «امر خود را جمع کرد و اجماع کرد، یعنی بر آن عزم کرد» (سعدی، ۱۴۰۳، ص ۱۵۱: جمع أمره و أجمعه عزم علیه).

احتمالاً یکی از علت‌های برقرارکردن این نوع پیوند میان مفهوم اَجْمَع (به معنای تصمیم‌گرفت) و عَزَمَ، وجود فعل «أَزَمَعَ» است که ازسویی بر پایه قلب مرتبط با عزم شناخته می‌شد (کیا، ۱۳۴۰، ص ۸۳) و ازسوی دیگر مترادف اجماع تلقی می‌شد (مثلاً ازهری، ۱۳۹۹، ص ۱۱۱). ابن فارس در سخن از اَزَمَعَ هم احتمال می‌دهد، ماده آن صورت مقلوب از عزم باشد و هم احتمال می‌دهد، حاصل ابدال ج به ز در واژه اَجْمَع باشد (ابن فارس، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۴). ابن‌درید که از مع را به معنای عَزَمَ دانسته است، تنها به این تفاوت نحوی اشاره می‌کند که عزم هم بدون حرف جر و هم با علی به کار می‌رود؛ اما از مع هیچ‌گاه با

علی به کار نمی‌رود (ابن‌درید، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۸۱۷). ابوهلال عسکری در فرق بین عزم و زَماع یادآور می‌شود عزم در هر فعلی است که مختص به انسان باشد؛ ولی زماع اختصاص به سفر دارد (ابوهلال، ۱۴۱۸، ص ۱۲۵). مجموع این اقوال به روشنی نشان می‌دهد که مثلث عزم-ازماع-اجماع برای لغویان متقدم بسیار جدی بوده است. دور نیست که این دیدگاه‌ها آنان را به احیای معنای گروه و مجموعه و تأکید بر آن سوق داده باشد.

مسیر ج-۱. عزم به معنای افسون‌خواندن

ساخته شده از زم به معنای وزوزکردن و حرف نامفهوم‌زدن. این ریشه در کاربردهای زیر دیده می‌شود، مانند عَزَمَ الرّاقی، یعنی جادوگر افسون‌خواند (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۳۰). عزائم به معنای افسون‌ها، جمع عزیمه که عموماً صورت جمع آن کاربرد دارد و مُعَزَم به معنای افسونگر (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، همانجا؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۲۹).

گونه ساخت معنای افسون‌کردن از سخن نامفهوم‌گفتن در زبان‌های دیگر نیز دیده می‌شود، از جمله واژه روسی *волхв* به معنای جادوگر از ریشه اسلاوی کهن *vlъsnuti* به معنای سخن نامفهوم‌گفتن ساخته شده است (Shanski, 1994, p. 46)، از آن رو که جادوگران ورد می‌خواندند و به زبانی نامفهوم مراسم جادویی خود را اجرا می‌کردند.

برخی از لغویان که ارتباط این ریشه ثلاثی با زم به معنای حرف نامفهوم‌زدن برای ایشان روشن نبود، کوشیده‌اند تا معنای آن را با معنای مشهور ماده عزم برقرار سازند. از جمله راغب اصفهانی (د ح ۵۰۲ ق) عزیمه را نوعی تعویذ معرفی می‌کند و در وجه اطلاق

آن یادآور می‌شود «گویی تصور شده است که تو با آن شیطان را بسته‌ای از اینکه خواسته خود را درباره تو محقق کند» (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱، ص ۳۳۴). بدین ترتیب مبدأ آن را به معنای اصلی ریشه الف، یعنی بستن باز می‌گرداند. همچنین ابن‌درید از لغویان کهن آن را فرعی بر عزم به معنای قسم می‌داند (نک: مسیر الف-۱-۵) و در وجه اطلاق «عَزَمَ الرَاقِي» می‌گوید «گویی بیماری/ گزند را قسم داده است» (ابن‌درید، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۸۱۷: کأنه أقسم على الداء).

وی در توضیح تعبیر «عَزَمَ الحَوَاء» در اشاره به وردی که افسون‌گران هنگام بیرون‌آوردن مار می‌خواندند، هم معتقد است، این تعبیر از آن روست که گویی مار را قسم می‌دهد یا از او پیمانی می‌گیرد (ابن‌درید، همانجا؛ ابن‌منظور، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۰۰: إذا استخرج الحية كأنه يقسم عليها أو يعاهدها). وی با ارجاع به قسم عزم را به مسیر الف-۱-۵ و با ارجاع به پیمان‌گرفتن و «عقد بستن» آن را به معنای اصلی ریشه الف بازگردانده است.

مسیر ج-۲. عزم به معنای غریدن

ساخته شده از زم به معنای غرغرکردن تنها نمونه شناخته از این کاربرد در واژه‌های عَزَام و مُعْتَزِم هر دو به معنای شیر (حیوان درنده) جست‌وجو کرد (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۲۹-۸۳۰). گونه ساخت معنای شیر از غرش در این نمونه‌ها دیده می‌شود: واژه آفروآسیایی *rum- به معنای شیر (Orel & Stolbova, 1995, No. 2134 از *rom- به معنای غریدن و گونه‌ای سخن‌گفتن (id, No. 2098) و واژه ترکی مشترک arslan به معنای شیر از ریشه فعلی ars- به معنای غریدن (Sevortyan, 1980, v.1, p. 177-178). احتمال ضعیف‌تر ساخت معنای شیر از مسیر د یعنی معنای قوی است؛ صورت وارونه این ساخت در برخی زبان‌های ترکی دیده می‌شود که در آنها واژه arslan به معنای قوی نیز به کار می‌رود (id, v. 1, p. 177)؛ اما ضعف این احتمال ازسویی به سبب وارونه‌بودن این شاهد است و ازسوی دیگر به سبب آن است که وزن صیغه مبالغه تنها با معنای غریدن در مفهوم یک فعل و نه قوی بودن در مفهوم یک وضعیت تناسب دارد.

درباره مسیر د با معنای قادر بودن در امتداد عزم به معنای قوی تنها سعدی هنگام معرفی واژه عَجَز آن را ضد عزم شمرده است (سعدی، ۱۴۰۳، ج ۱ ص ۱۵) که جنبه تحلیلی دارد و گزارش لغوی نیست. درواقع نشانی از شکل‌گیری عزم در راستای این مسیر در عربی دیده نمی‌شود.

مسیر هـ. عزم به معنای بریدن

این معنا بیشتر در برخی از تحلیل‌های لغوی در منابع لغت پی‌جویی می‌شود که در اصل عَزَم را به معنای قطع (سعدی، ۱۴۰۳، ج ۲ ص ۳۶۰) یا به معنای صریمه دارای معنایی نزدیک به قطع (ابن‌فارس، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۳۰۸) دانسته‌اند. ابوهلال هنگام توضیح فرق میان عزم و مشیت عزم را اراده‌ای می‌داند که فاعل آن، بدان اندیشه خود را می‌برد و به فعل اقدام می‌کند (ابوهلال، ۱۴۱۸، ص ۱۲۴). به‌هرروی این معنا تنها در مقام توضیح عَزَم در همان کاربردهای مشهور خود دیده می‌شود و نمونه‌ای از کاربرد این فعل به معنای متعارف بریدن و جداکردن در عربی ثبت نشده است.

ابوهلال در تحلیلی درباره فرق میان عزم و مشیت با تکیه بر آنچه درباره بریدن اندیشه‌ها گفته

آن یادآور می‌شود «گویی تصور شده است که تو با آن شیطان را بسته‌ای از اینکه خواسته خود را درباره تو محقق کند» (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱، ص ۳۳۴). بدین ترتیب مبدأ آن را به معنای اصلی ریشه الف، یعنی بستن باز می‌گرداند. همچنین ابن‌درید از لغویان کهن آن را فرعی بر عزم به معنای قسم می‌داند (نک: مسیر الف-۱-۵) و در وجه اطلاق «عَزَمَ الرَاقِي» می‌گوید «گویی بیماری/ گزند را قسم داده است» (ابن‌درید، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۸۱۷: کأنه أقسم على الداء).

ساخته شده از زم به معنای غرغرکردن تنها نمونه شناخته از این کاربرد در واژه‌های عَزَام و مُعْتَزِم هر دو به معنای شیر (حیوان درنده) جست‌وجو کرد (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۸۲۹-۸۳۰). گونه ساخت معنای شیر از غرش در این نمونه‌ها دیده می‌شود: واژه آفروآسیایی *rum- به معنای شیر (Orel & Stolbova, 1995, No. 2134 از *rom- به معنای غریدن و گونه‌ای سخن‌گفتن (id, No. 2098) و واژه ترکی مشترک arslan به معنای شیر از ریشه فعلی ars- به معنای غریدن (Sevortyan, 1980, v.1, p. 177-178). احتمال ضعیف‌تر ساخت معنای شیر از مسیر د یعنی معنای قوی است؛ صورت وارونه این ساخت در برخی زبان‌های ترکی دیده می‌شود که در آنها واژه arslan به معنای قوی نیز به کار می‌رود (id, v. 1, p. 177)؛ اما ضعف این احتمال ازسویی به سبب وارونه‌بودن این شاهد است و ازسوی دیگر به سبب آن است که وزن صیغه مبالغه تنها با معنای غریدن در مفهوم یک فعل و نه قوی بودن در مفهوم یک وضعیت تناسب دارد.

خلال زبان‌های مادر از ریشه هندواروپایی 4-*sker** به معنای بریدن است (Pokorny, 1959, p. 938; Skeat, 1963, p. 558).

نتیجه در کاربردهای قرآنی

کاربردهای قرآنی از ماده عزم از نظر صرفی نحوی به سه دسته تقسیم می‌شود:

عَزَمَ در جایگاه فعل لازم در این دو آیه:

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
الْقَلْبِ لَأُنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران/۱۵۹).

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ
سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ
فَأُولَئِكَ لَهُمْ * طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ
صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (محمد/۲۰-۲۱).

عَزَمَ در جایگاه فعل متعدی در این دو آیه

لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةٍ أَشْهُرٍ فَإِنْ
فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره/۲۲۶-۲۲۷).

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ
أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَلَكِنْ
لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزَمُوا
عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
حَلِيمٌ (بقره/۲۳۵)

و دسته سوم عزم در جایگاه اسم. این دسته سوم به نوبه خود به سه گروه تقسیم می‌شود:

شد، یادآور می‌شود، عزم اختصاص به اراده مرید درباره خود دارد و معنا ندارد که کسی فعلی را برای دیگری عزم کند (ابوهلال، ۱۴۱۸، ص ۱۲۴). این تحلیل ثمره کلامی هم دارد و آن اینکه عزم به افعال انسانی بازمی‌گردد (فراء، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۱۴؛ ابوهلال، ۱۴۱۸، ص ۱۲۵) و هرگز خداوند بدان متصف نمی‌شود (همان، ص ۱۲۴). البته باید توجه داشت عزم در این معنا مختص به خداست و به برخی معانی دیگر مانند استوارکردن چنانکه دیده شد، درباره خداوند نیز به کار رود. ضمناً عزم به همین معنا هم در برخی قرائات شاذ از آیه آل عمران/۱۵۹ به صورت «إذا عزمتم» به خداوند نیز نسبت داده شده است. این قرائت از امام صادق (ع) (ابن خالویه، ۱۹۳۴، ص ۲۳؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۹۲)، ابونهییک اسدی (ابن خالویه، همانجا)، جابر بن زید (ثعلبی، همانجا)، ابورزین، ابومجلز، ابوالعالیه، عکرمه و جحدری نقل شده است (ابن جوزی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۴۱).

با وجود آنکه نمونه‌های یادشده هیچ‌یک گزارشی روشن از وجود کاربردی نزد اهل زبان برای عزم در معنای قطع و بریدن نیست؛ ولی نشان می‌دهد که چنین درکی از ماده عزم در ذهن لغویان به هر تقدیر وجود داشته است. عزم به معنای کوتاه‌بودن گسترشی از معنای بریدن، نمونه‌ای نادر برای کاربرد این ریشه است که در واژه‌ای مهجور یعنی واژه عوزم به معنای زن کوتاه‌قد دیده می‌شود (فیروزآبادی، ۱۳۴۴، ج ۴، ص ۱۵۰). نمونه‌ای از اینگونه صورت‌بندی در زبان عربی در ساخت واژه قصیر به معنای کوتاه از فعل قَصَرَ به معنای بریدن و کوتاه‌کردن دیده می‌شود (صفی‌پوری، ۱۲۹۶، ج ۳، ص ۱۰۲۹-۱۰۳۰). نمونه دیگر ساخت واژه انگلیسی *short* به معنای کوتاه از

است. از مسیرهای «ب» و «د» هرگز در زبان عربی ماده عزم ساخته نشده است. معانی مسیر «ج» شامل افسون خواندن و غریدن با هیچ‌یک از کاربردهای قرآنی تناسب ندارند. مسیر «هـ» نیز در عربی، غیر اصیل و کاربردهای آن مهجور است؛ اما در گروه الف مسیرهای الف-۳ و الف-۴ نیز هم کاربردی بسیار محدود و نادر دارند و هم از نظر معنا با کاربردهای قرآنی بی تناسب هستند. بنابراین رقابت اصلی میان دو مسیر الف-۱ و الف-۲ بوده است.

مسیر الف-۲ وضعیت پیچیده‌ای دارد. آن اندازه که به مفسران مربوط می‌شود، برخی از آنان شاید تحت تأثیر تماس زبانی و نه با تکیه بر معانی متداول در زبان عربی قرآنی به مسیر یاد شده گراییده‌اند و ذیل آیات به معناهای قصدکردن و تصمیم‌گرفتن گراییده‌اند. این در حالی است که زبان عربی مانند دیگر گروه‌های سامی - به‌استثنای گروه شمالی مرکزی - حتی در ریشه ثنایی «زم» این مسیر معنایی را نمی‌شناخته است و امکان استمرار آن معانی در قالب ثلاثی عزم که به فضای عربی اختصاص دارد، براساس اصول زبان‌شناسی تاریخی منتفی است. همان‌گونه که در ادامه دیده می‌شود، عزم در تمام آیات قرآن کریم با همان معانی مسیر الف-۱ توضیح‌پذیر است و اساساً نیازی به چنین تکلف ویژه‌شناختی نیست. بار دیگر اشاره می‌شود که وارد شدن این طیف از معانی در کتب تفسیر و لغت بیشتر حاصل تماس با زبان‌های گروه شمالی مرکزی - احتمالاً از طریق مراوده با اهل کتاب در نواحی شام و عراق - یا حاصل تأثیر از رابطه تنگاتنگ اندیشیدن و قصدکردن در زبان فارسی بوده باشد (مثلاً نک: حسن دوست، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۶۴۶).

گروهی مشتعل بر سه آیه که در آنها ترکیب عزم‌الامور به کار رفته است، شامل:

لَتُبْلَوْنَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَنْتُمْ سَمِعْتُمْ مِنَ الَّذِيْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوا اَدْوَى كَثِيْرًا وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ (آل عمران/۱۸۶).

يٰۤاَبْنٰى اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ (لقمان/۱۷)

اِنَّمَّا السَّبِيْلُ عَلٰى الَّذِيْنَ يَظْلِمُوْنَ النَّاسَ وَيَبْغُوْنَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اَوْلٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ * وَاَمَّا صَبْرٌ وَغَفْرٌ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ (شوری/۴۲-۴۳).

گروهی مشتعل بر یک آیه که از پیامبران اولوالعزم سخن می‌گوید:

فَاَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهِمْ كَاٰنِهِمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُوْنَ لَمْ يَلْبَسُوْا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَاَهْلٌ يُهْلِكُ اِلَّا الْقَوْمَ الْفٰسِقُوْنَ (احقاف/۳۵).

گروهی مشتعل بر یک آیه که از عزم‌نداشتن حضرت آدم (ع) یاد می‌کند:

فَتَعَالٰى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُقَضٰى اِلَيْكَ وَحْيُهٗ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا * وَاَلْقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَاَلَمْ نَجِدْكَ عَزْمًا (طه/۱۱۴-۱۱۵).

برای آسانی کار و دقت بیشتر بهتر است، مسیرها به صورت خُلف بررسی شوند و نمونه‌های نامناسب یکایک حذف شوند تا میان گزینه‌های باقی‌مانده ارزیابی و داوری شود. در میان مسیرهای معرفی شده در بخش‌های پیشین تنها نمونه‌ای که مفسران و مترجمان به آن توجه کرده‌اند، مسیرهای گروه «الف»

شکیبایی کردن منتفی خواهد بود و متعین در معنای استوار شدن است. درباره کاربردهای عزم در جایگاه فعل متعدی در آیات سوره بقره، هم طلاق و هم نکاح از سنخ ایقاع و عقدند که صورت رخدادی و نه استمراری واقع می‌شوند؛ پس گزینه نگاه داشتن منتفی و گزینه راجح استوار کردن است.

در کاربردهای اسمی، در آل عمران/۱۸۶ صبر و تقوا، در لقمان/۱۷ اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منکر و صبر و در آیه شوری/۴۳ صبر و بخشایشگری به صراحت مصادیق «عزم الامور» شمرده شده‌اند. از آنجا که عزم در تحلیل معنایی در این آیات صفت برای امور به شمار می‌رود، شرایطی مشابه آیه محمد/۱۲ پیش می‌آید؛ چه شکیبایی کردن، نگاه داشتن و استوار کردن به فاعل «امور» نسبت داده نمی‌شود؛ ولی استوار بودن/شدن صلاحیت انتساب به امور را دارد. در آیه احقاف/۳۵، اولوالعزم با مفهوم صبر هم‌نشین شده است و این معنایی شکیبایی کردن را بر واژه عزم غلبه می‌دهد، هرچند مقصود انسلاخ عزم از معنای استواری و تبدیل شدن آن به مترادفی تام برای صبر نیست و تنها وجه غالب در معنا مطرح است. در آیه طه/۱۱۵، واژه عزم با نسیان هم‌نشین شده و ساخت جمله به گونه‌ای است که در تحلیل معنایی عهد هم مفعول نسیان و هم مفعول عزم است. بر این پایه باید به انتخاب میان معانی متعدی اندیشید و توجه داشت که میان نگاه داشتن و استوار کردن آنچه مناسب بیشتری برای تضاد با نسیان دارد، نگاه داشتن و حفظ است.

بر این اساس گفته می‌شود، معانی ریشه عزم در قرآن کریم به ترتیب بسامد استوار بودن/شدن در آیات آل عمران/۱۵۹، ۱۸۴، لقمان/۱۷، شوری/۴۳ و

در نهایت گفته می‌شود، با وجود آنکه ماده عزم در کلیت واژگان عربی با نوعی همنامی یا اشتراک لفظی روبه‌روست؛ ولی تمامی نمونه‌های به کار رفته در قرآن کریم در چارچوب مسیر الف-۱ به ریشه واحد بازگردانده می‌شوند و مسئله درباره تعدد معانی آن از سنخ اشتقاق^۱ یا حداکثر چندمعنایی در حد خفیف خواهد بود. درون گروه الف-۱، نمونه‌ای از تناسب میان کاربردهای قرآنی با معنای سوگند دادن و عمر دراز/پیری دیده نمی‌شود و مسیرهای الف-۱-۵ و الف-۱-۶ هم حذف می‌شود.

اکنون با یک مربع مواجه هستیم که از نظر لازم/متعدی بودن و مستمر/رخدادی بودن تقسیم‌پذیر هستند:

الف-۱-۱. استوار شدن: لازم دفعی

الف-۱-۱. استوار بودن و الف-۱-۲.

شکیبایی کردن: لازم مستمر

الف-۱-۳. استوار کردن: متعدی دفعی

الف-۱-۴. نگاه داشتن: متعدی مستمر

بر اساس این جدول داوری درباره کاربردهای فعلی آسان‌تر است. در آیه آل عمران/۱۵۹ قرار گرفتن عزم در جایگاه فعل لازم در میان اذا ظرفیه و تعقیب آن با امر به توکل انتظار می‌رود، عزم ناظر به معنایی از سنخ رخدادی و نه مستمر باشد، پس گزینه مطرح استوار شدن خواهد بود. در آیه محمد/۲۱، از آن رو که فاعل عزم «الامر» است و انسان نیست^۲، گزینه

^۱ Derivation

^۲ برخی از مفسران و ادیبان در این آیه، عزم را به معنای عزم دانسته و فاعل اصلی را پیامبر (ص) دانسته‌اند (مثلاً ازهری، ۲۰۰۱، ج ۱۳، ص ۳۸؛ ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۸)؛ ولی تکلف آشکاری در آن وجود دارد. در حالی که بسیاری از مفسران چنین تفسیری را برناتافته‌اند (مثلاً نحاس، ۱۴۰۹، ج ۵ص ۱۸۷)، رویکرد زبان‌شناختی در این پژوهش هم با چنین تکلفی سازگار نیست.

۱۰. ازهری، محمد بن احمد (۲۰۰۱م)، تهذیب اللغة، به کوشش محمد عوض مرعب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۱. همو، الزاهر فی غریب الفاظ الشافعی (۱۳۹۹ق)، به کوشش محمد جبر الالفی، کویت: وزارة الاوقاف.

۱۲. بهزادی، بهزاد (۱۳۸۲ش)، فرهنگ آذربایجانی - فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.

۱۳. پاکتچی، احمد (۱۳۸۷ش)، «اهلال به مثابه شاخص در مطالعه پیوستار فرهنگی جاهلی - قرآنی»، مطالعات قرآن و حدیث، س ۲، شم ۱.

۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۲م)، تفسیر الکشف و البیان، به کوشش ابومحمد بن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۵. حسن دوست، محمد (۱۳۸۳ش)، فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱۶. حییم، سلیمان (۱۳۶۷ش)، فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.

۱۷. خطابی، حمد بن محمد (۱۴۰۲ق)، غریب الحدیث، به کوشش عبدالکریم ابراهیم عزباوی، مکه: جامعه ام القری.

۱۸. خلیل بن احمد (۱۹۸۱-۱۹۸۲م)، العین، به کوشش مهدی المنزومی و ابراهیم السامرائی، بغداد: دارالرشید.

۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۹۶۱م)، المفردات فی غریب القرآن، به کوشش محمد سید کیلانی، قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبی.

محمد/۲۱، استوارکردن در آیه‌های بقره/۲۲۷ و ۲۳۵ شکیبایی کردن در آیه احقاف/۳۵ و نگاه‌داشتن در آیه طه/۱۱۵ است.

منابع تحقیق

۱. قرآن کریم.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م) التوحید، به کوشش هاشم حسینی تهرانی، تهران: مکتبه الصدوق.

۳. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی (۱۴۰۴ق)، زاد المسیر، بیروت: المکتب الاسلامی.

۴. ابن خالویه، حسین بن احمد (۱۹۳۴م)، مختصر فی شواذ القرآن، به کوشش برگشترسر، قاهره، المطبعة الرحمانیة.

۵. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷م)، جمهره اللغة، به کوشش رمزی منیر بعلبکی، بیروت: دار العلم للملایین.

۶. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۲۰۰۰م)، المحکم و المحيط الاعظم، به کوشش عبدالحمید هنداوی، بیروت: دارالکتب العلمیة.

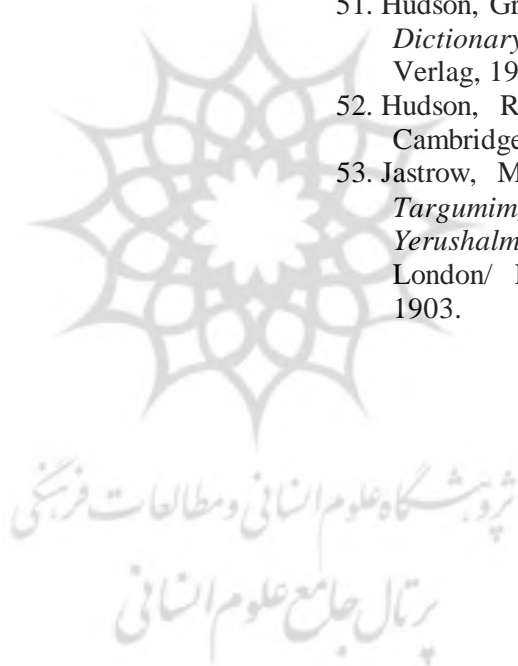
۷. ابن فارس، احمد، مقاییس اللغة (۱۳۶۶ق)، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، مصر: مطبعة عیسی البابی الحلبی.

۸. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۴-۱۳۷۵ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر.

۹. ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م)، الفروق اللغویة، به کوشش محمد ابراهیم سلیم، قاهره: دار العلم و الثقافة.

۲۰. سعدی، علی بن جعفر (۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م)، کتاب *الافعال*، بیروت: عالم الکتب.
۲۱. سفیان ثوری (۱۴۰۳ق)، تفسیر، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲۲. سیاح، احمد (۱۳۴۸ش)، فرهنگ جامع عربی - فارسی، تهران: کتابفروشی اسلام.
۲۳. صاحب بن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م)، *المحیط فی اللغه*، به کوشش محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب.
۲۴. *الصحیفه السجادیه*.
۲۵. صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۲۹۶- ۱۲۹۸ق)، *منتهی الارب*، چ سنگی، [تهران].
۲۶. ضباعی، م (۱۹۷۵م)، *قاموس الافعال العبریه*، بیروت: مکتبه لبنان.
۲۷. طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۵ق)، *التفسیر*، بیروت: دار الفکر.
۲۸. فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م)، *معانی القرآن*، به کوشش محمد علی نجار و احمد یوسف نجاتی، قاهره: هیئته المصریه العامه للکتاب.
۲۹. فقه الرضا (ع) (۱۴۰۶ق)، به کوشش مؤسسه آل البيت (ع)، مشهد: المؤتمر العالمی للامام الرضا (ع).
۳۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۳۴۴ق)، *القاموس المحیط*، به کوشش نصر الهورینی، قاهره: المطبعه الحسینیة.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۱ق)، *الکافی*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۲. کیا، صادق (۱۳۴۰ش)، *قلب در زبان عربی*، تهران: دانشگاه تهران.
۳۳. مجاهد بن جبر (۱۳۹۶ق)، تفسیر، به کوشش عبدالرحمن طاهر السورتی، بیروت: دار المنشورات العلمیه.
۳۴. مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷ش)، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۵. مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م)، تفسیر *القرآن*، به کوشش احمد فرید، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۶. مکی بن ابی طالب (۱۴۲۹ق)، *الهدایه الی بلوغ النهایه*، به کوشش شاهد بوشیخی، شارجه: جامعه الشارقه.
۳۷. نحاس، احمد بن محمد (۱۴۰۹ق)، *معانی القرآن*، به کوشش محمد علی الصابونی، مکه: جامعه ام القرى.
۳۸. هروی، احمد بن محمد (۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۹م)، *الغریبین فی القرآن و الحدیث*، به کوشش احمد فرید المزیدی، مکه/ ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۳۹. یحیی بن سلام بصری (۱۴۲۵ق)، *التفسیر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
40. Abdel-Massih, Ernest T., *A Computerized Lexicon of Tamazight: Berber Dialect of Ayt Seghrouchen*, University of Michigan, 2011.
41. Armbruster, C.H., *Initia Amharica*, Cambridge, 1908.
42. Beeston, A.F.L. et al., *Sabaic Dictionary/ Dictionnaire sabéenne*, Louvain-la-Neuve/ Beirut, Editions Peeters/ Librairie du Liban, 1982.
43. Black, Jeremy et al., *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
44. Brun, J., *Dictionarium syriaco- latinum*, Beirut, Typographia PP. Soc. Jesu, 1895.

45. Costaz, Louis, *Dictionnaire syriaque-français/ Syriac-English Dictionary*, Beirut, Dar el-Machreq, 3rd ed., 2002.
46. Dagona, B.W., *Bade- English- Hausa Dictionary (Western Dialect)*, ed. Russel G. Schuh, Potiskum, Yobe Languages Project, 2009
47. Dolgopolsky, Aharon, *Nostratic Dictionary*, Cambridge University, Cambridge, 2008.
48. Drower, E.S. & R. Macuch, *A Mandaic Dictionary*, Oxford, Clarendon Press, 1963.
49. Gesenius, W., *Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F.A. Brown, Oxford, 1955.
50. Gimba, A.M. & R.G. Schuh, *Bole-English-Hausa Dictionary*, University of California, 2015.
51. Hudson, Grover, *Highland East Cushitic Dictionary*, Hamburg, Helmut Buske Verlag, 1989.
52. Hudson, R.A., *A Dictionary of Beja*, Cambridge, Roger Blench, 2012.
53. Jastrow, Marcus, *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*, London/ New York, Luzac/ Putnam, 1903.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی